

# چه می خواهیم؟

انتخاب سبک زندگی، حذف اصل نظام



محسن کدیور

۵ مهر ۱۴۰۱

این سومین گفتاری است که در ده روز اخیر در حمایت از جنبش اعتراضی ملت ایران به عرضتان می رسانم: [تسلیم به ملت مظلوم ایران \(۱۴۰۱/۶/۲۶\)](#)، و [چه باید کرد؟ جنبش اعتراضی ملی برای تغییر نظام \(۱۴۰۱/۶/۲۹\)](#). این گفتار شامل پنج نکته است.

### نکته اول. بگذارید آن گونه که می خواهیم زندگی کنیم

مردم ایران چیز زیادی نمی خواهند. می خواهند همان گونه که خودشان می خواهند زندگی کنند، زندگی خیلی عادی. آنها نمی خواهند کسی جلوی این عادی زندگی کردنشان را بگیرد و سبکی از زندگی را که دوست ندارند به آنها تحمیل کنند. در این چهار پنج دهه بیشترین تحمیل را در «سبک زندگی» داشته ایم، این تحمیل به قدری شدید شده که به گلوی اکثر مردم رسیده و به خیابان ریخته اند و دارند برای به دست آوردن حق انتخاب سبک زندگی شان مبارزه می کنند. این انتخاب به قدری برایشان مهم است که حاضرند برایش کشته شوند اما دیگر حاضر نیستند سبکی از زندگی را که نمی پسندند بپذیرند.

یکی از مطالبات اصلی انقلاب ۵۷ «آزادی» بود. قاطعانه می توان گفت از بین مطالبات اصلی، آن که بیشترین آسیب را دید و تقریباً هرگز تحقق نیافت آزادی بود. آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی سیاسی، آزادی مذهبی، آزادی اعتراض، آزادی فرهنگی و اجتماعی، و آزادی سبک زندگی. شاید میان انواع آزادی آنچه بیشترین محرومیت را کشیده همین آخری است، «آزادی سبک زندگی». اگر دیگر انواع آزادی بیشتر به سیاست و فرهنگ مربوط است و تا کسی نخواهد فعالیت سیاسی و فرهنگی نکند، نیاز به آن را احساس نمی کند، اما این نوع از آزادی به

خود زندگی کردن مربوط است قبل از آن که هر رنگ سیاسی و فرهنگی را به خود بگیرد. انواع دیگر آزادی مال بزرگترهاست، اما آزادی سبک زندگی را بچه ها از دبستان و از کودکی هم لمس می کنند.

وقتی حتی دختر بچه نمی تواند مقتضای سنش لباس بپوشد، وقتی بچه ها در تلویزیون هر چه در بین عقلا مرسوم است نمی توانند مشاهده کنند، وقتی نوجوانان خصوصا دختران نمی توانند ورزشی که دوست دارند انتخاب کنند، وقتی در دنیای ارتباطات زندگی دیگر جوانان را می بینند و بر خلاف آن زندگی سراسر محدودیت و غمبار خود را با آن مقایسه می کنند از سبک زندگی که دارد بر آنها تحمیل می شود متنفر می شوند. خودمان را جای نسل جوان بگذاریم باید به آنها حق بدهیم. جمهوری اسلامی از آنها شادی و طراوت را، بلکه زندگی را گرفته است. مبارزه امروز این نسل برای پس گرفتن «زندگی» است، زندگی آن گونه که خود می خواهند.

نسل ما دنبال ارزش های متعالی بود، دنبال موازین دینی و ملی بود، رقبای ما هم دنبال ارزشهای چپ و سوسیالیستی بودند. سرنوشت تلخ هر دو نوع ارزش گرایی را امروز بالعیان می بینیم. جمهوری اسلامی ایران و امارت اسلامی افغانستان به ابتذال نشستن ارزشهای دینی است. اتحاد جماهیر شوروی دیروز و چین کمونیست هم به گل نشستن ارزشهای چپ است. نسل جوان رفوزگی ارزش گرایی نسل ما را نظاره کرده اند. اگر هم ارزش ستیز نباشند بیشترشان ارزش گرا نیستند، نه دنبال تحقق حکومت دینی هستند تا مثل ما وسط راه بفهمند این راه از اولش بیراهه بوده، نه دنبال ملی گرایی و مبارزات ضدامپریالیستی هستند که بعد به دموکراسی خواهی و فعالیت های لیبرال تغییر فاز دهند؛ آنها می خواهند زندگی کنند و از زندگی لذت ببرند، زندگی عادی و معمولی. راستش نسل ما اصلا زندگی بدون آرمان و مبارزه را زندگی نمی دانست. حالا این نسل گریبان ما را گرفته که با این مبارزه و ارزش طلبی تان چه نصیب ما کردید؟! و ما هرچه توضیح دهیم این نظام و حکومت آن نبود که ما می خواستیم، در عمل ما را مقصر می دانند و سرمان داد می زند: شما به زندگی ما گند زدید! این ترسیم نقد به نسل گذشته است. پاسخ آن را به مجال و مقالی دیگر موکول می کنم.

**نکته دوم. هدف، اصل نظام و اصل ولایت فقیه**

مطالبه موج اخیر اعتراضات مردم ایران غیر از حق انتخاب سبک زندگی، بسیار بیشتر از سلب حجاب اجباری، انحلال گشت ارشاد، حذف نهاد حکومتی امر به معروف و نهی از منکر و به رسمیت شناختن زندگی شخصی شهروندان است. آنها به نیکی دریافته اند که نظام جمهوری اسلامی خودش را به حجاب اجباری، گشت ارشاد و سرک کشیدن به زندگی خصوصی شهروندان به بهانه امر به معروف و نهی از منکر «سنجاق» کرده است و چنان این امور برایش حیثیتی شده است که بسیار بعید است دست از آنها بردارد. شهروندان معترض ایرانی دریافته اند که جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر است. آنها چهار دهه به هر دری زدند تا از مجاری قانونی نظام را اصلاح کنند و به در بسته خوردند. در جنبش سبز به طور مسالمت آمیز در مقابل تقلب نظام در اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ فریاد زدند: رأی ما کو؟ حالا به نظام و ایادی آن می گویند: پایت را از زندگی ما کنار بگذار. می خواهیم عادی زندگی کنیم. زمامداران بی‌خرد جمهوری اسلامی همه - دقیقاً همه - مجاری قانونی اصلاح نظام را مسدود کردند و مردم را مقابل یک دو راهی قرار دادند: پذیرش نظام اقتدارطلب مبتنی بر انتخابات غیررقابتی که صندوق رای کمترین تاثیری در ترسیم خطوط اصلی سیاست داخلی و خارجی آن ندارد و همه چیز در آن به منویات مقام معظم امام‌العمر نظارت ناپذیر مسئولیت ناپذیر ولایت مطلقه به اصطلاح فقیه بستگی دارد، از یک سو، و رهایی از اصل این نظام از سوی دیگر.

مطالبه اصلی شهروندان معترض که در شعارهایشان متجلی است، مطالبات جزئی اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی یا اجتماعی نیست. آنها متوجه شده اند که اصلاح ساختاری همه این مطالبات جزئی در گرو یک جراحی بزرگ است. آنها رأس هرم نظام استبداد دینی را نشان گرفته اند: «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر خامنه‌ای»، «ننگ ما، ننگ ما، رهبر الدنگ ما». اما معترضان، خصوصاً دانشجویان به خوبی فهمیده اند که مشکل تغییر شخص رهبر نیست. آنها حتی شایعه خواب حکومت موروثی را هم آشفته کرده اند: «مجتبی بمیری، رهبری را نبینی». لذا اگر ولیعهد ولایت فقیه دنبال اصلاحات بن سلمان قاتل عربستانی در ایران است پنبه را از گوشش درآورد،

مطالبه اصلی مردم ایران اینهاست: «مرگ بر اصل ولایت فقیه»، «این آخرین پیام است: اصل نظام نشانه است»، و «جمهوری اسلامی، نمی خواهیم، نمی خواهیم».

اگر در امواج قبلی اعتراضات شعار واکنشی «رضاشاه روح شاد» از برخی تظاهرکنندگان به گوش می رسید، در اعتراضات اخیر اینگونه شعارهای واکنشی هم به محاق رفته است و در مناطق مختلف داخل و خارج معترضان در مقابل اقلیت محض سلطنت طلب یک صدا فریاد می زنند: «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد، چه رهبر». شهروندان معترض ایرانی عزم جزم کرده اند که از هر دو نظام خودکامه قبلی یعنی شاهنشاهی سکولار و آخوندشاهی ولایت فقیه به عنوان نظامهای ارتجاعی گذر کنند و نظام آینده ایران را در یک همه پرسی آزاد انتخاب کنند. نظام آینده نظامی دموکراتیک و سکولار است که جزئیات بیشتر آن در همه پرسی و مجلس مؤسسان منتخب ملت تعیین خواهد شد.



### نکته سوم. تلقی دینی سنتی مانع انتخاب سبک زندگی

با ادبار مردم ایران به جمهوری اسلامی بدون تردید تلقی اسلامی حامی آن نیز مورد ادبار قرار می گیرد. تلقی بنیادگرایانه دینی تلقی پشتیبان جمهوری اسلامی ایران و امارت اسلامی افغانستان است. اما تلقی سنتی دینی به میزان اشتراک نظر با تلقی بنیادگرایانه دینی مشمول این ادبار خواهد شد. رؤس اشتراک نظر این دو تلقی دینی حداقل در دو محور است که اتفاقاً به بحث امروز ما بسیار مرتبط است، یکی فقه معاملات و ارتباط آن با قانون جامعه اسلامی، و دیگری حق انتخاب سبک زندگی.

در محور نخست این پندار مورد بحث است: احکام شرعی حوزه معاملات در عصر نزول احکام لازم الاجرای همه دورانها از جمله دوران معاصر است، قانون جامعه با اکثریت مسلمان نمی تواند با احکام شرعی مذکور منافات داشته باشد، و فقها در موارد تعارض حق وتوی قوانین عرفی معارض احکام شرعی را دارند. احکام حوزه معاملات احکام موجود در قرآن، احکام اجماعی و آنچه ضروری دین، مذهب یا فقه را شامل می شود و همه احکام جزائی، تجاری، سیاسی، و خانوادگی را در بر می گیرد. این پندار همان باور به نوع دوم حکومت دینی است یعنی حاکمیت احکام شرع به مثابه قانون (نوع اول حکومت دینی ولایت سیاسی بود). این تلقی غالب سنتی در حوزه های شیعی و سنی است و تفاوتی هم بین حوزه علمیه قم و نجف و مراجع تقلید در این زمینه نیست.

محور دوم آزادی مردم در انتخاب سبک زندگی است. مراد از سبک زندگی نحوه حضور زنان در حوزه عمومی است از جمله پوشش زنان، و مشخصاً پوشش موی زنان که به مسئله حجاب مشهور است، که البته بعد از آن نوبت به پوشش بدن زنان هم می رسد. امر به معروف و نهی از منکر افرادی که مایل به اجرای احکام شرعی به تلقی فقهای سنتی نیستند، احکامی که به تلقی آنها ضروری دین، یا ضروری فقه محسوب می شود مثال بارز دیگر نقض حق انتخاب سبک زندگی است. به رسمیت شناختن این حق ملازم به کنار گذاشتن حکومت دینی به معنی دوم است.

به نظر می رسد تلقی سنتی در این دو محور با تلقی بنیادگرا همداستان است، به زبان واضح تر مراجع تقلید و فضایی حوزه‌های علمیه اولاً نمی توانند عدم وجوب پوشش موی بانوان در معابر عمومی را به عنوان یک حکم شرعی باور کنند یا حداقل از عدم پوشش موی سر بانوان جرم زدایی کنند، ثانیاً بر نامشروع بودن تحمیل پوشش موی سر به بانوانی که تمایلی به آن ندارند فتوا دهند و امر به معروف و نهی از منکر به این بهانه را خلاف شرع اعلام کنند. با توجه به این دو نکته انتظار حمایت مراجع تقلید و فقهای سنتی از جنبش اعتراضی مردم ایران انتظاری مطابق واقع به نظر نمی رسد.

اگر ایشان صرفاً به عنوان اعتراض به ریختن خون بیگناهان به حکومت تذکر دهند بدون اینکه وارد حمایت از مطالبات معترضان شوند چطور؟ حاکمیت برای مقابله با ورود مراجع به چنین موقعیتی دو ترفند اندیشیده است، یکی اشاعه جعلیاتی از قبیل اهانت تظاهرکنندگان به مقدسات، دیگری اتهام تخریب اموال عمومی، اخلال در امنیت عمومی، جاسوسی و اجرای نقشه عوامل بیگانه به معترضان. این دو ترفند تا کنون مؤثر افتاده است و عملاً از ورود مراجع تقلید و فقها به قضیه جز برخی موارد استثنایی جلوگیری کرده است. فراموش نکنیم که مشی فقهای سنتی غالباً پرهیز از دخالت در سیاست بوده است. از جمله موارد استثنایی اقدام نسبتاً متشکل مراجع و فقها در سال ۱۳۴۱ در مخالفت با اعطای حق رأی به زنان بود که منجر به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و بعداً انقلاب ۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی شد. وارد کردن علمای دین در سیاست تبعات بعدی هم دارد. اگر کسی به مبنای متین جدایی نهاد دین از دولت باور دارد باید به لوازم آن هم پای‌بند باشد!

اما نمی توان از نظر دور داشت که ادامه این روند و سکوت اغلب مراجع تقلید و فقها نسبت به فجایعی که ماموران جمهوری اسلامی در حق معترضان روا می دارند باعث تنزل جدی موقعیت اجتماعی ایشان می شود. اظهار نظرهای اعتراضی رقیق حوزویون نوسنتی اگرچه قابل تقدیر است اما تناسبی با جنبش فزاینده مردم ایران ندارد. در حقیقت ساکت ترین قشر اجتماعی در قضایای اخیر روحانیون و حوزویون بوده اند و در تحولات در پیش روی ایران بیشترین آسیب را خواهند دید.

### نکته چهارم. چرا این همه سببیت و وحشی گری؟

موج اخیر جنبش اعتراضی مردم ایران از چند حیث بر امواج قبلی اعتراضی امتیاز دارد. گستردگی، همبستگی ملی، قومی، جنسی، و طبقاتی. تردید نمی توان کرد که این صدای حقیقی اکثریت مردم ایران است، اینها نه خس و خاشاک هستند، نه اغتشاشگر، نه جاسوس و نه نوکر اجنبی. اینها علی الاغلب نسل متولد شده و بزرگ شده پس از انقلاب هستند. زنان و دختران جوان در صف اول جنبش اعتراضی اخیر هستند. شهامت معترضان ستودنی است. مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی (اصل ۲۷) و متمم قانون اساسی مشروطه (اصل ۲۱) «تشکیل اجتماعات و راه پیمایی ها، بدون حمل سلاح» آزاد است. ایرانیان چه قبل از انقلاب چه بعد از انقلاب هرگز شاهد اجرای این اصل یعنی آزادی راه پیمایی و تظاهرات نبوده اند.

البته نظام یک بهانه دارد که این تظاهرات «مخل مبانی اسلام» است. بهانه های همیشگی اخلال در نظم عمومی، تخریب اموال عمومی و اموال مردم، همراهی با دشمن، و اغتشاشگری هم که مثل نقل و نبات در حال استفاده است. اگر کسی این تظاهرات و راه پیمایی ها را «مخل به مبانی اسلام» بداند، باید در شعورش شک کرد! و اسلام او را از سنخ اسلام اموی و طالبانی دانست. در حد فهم من آزادی در انتخاب سبک زندگی، حرمت زندگی خصوصی مردم، انتخاب پوشش، و خصوصا نپوشاندن موی سر برای بانوان هیچ تعارضی با موازین اسلام ندارد. آنچه «مخل موازین اسلام» است خودکامگی، استبداد خصوصا استبداد دینی، دیکتاتوری، ظلم، اختلاس، فساد، سرکوب آزادی، ریاکاری، و ریختن خون بیگناه است. به عبارت دیگر ادامه حیات جمهوری اسلامی جدا «مخل مبانی اسلام»، مخل منافع ملی و مخل آسایش و امنیت مردم ایران است.

جمهوری اسلامی و رهبر خودکامه آن به جای اینکه صدای اعتراض مسالمت آمیز مردم را بشنوند، سرکوب معترضان را به هر قیمت در دستور کار خود قرار داده اند. بازداشت و دستگیری گسترده خبرنگاران، عکاسان خبری، روزنامه نگاران، دانشجویان، و فعالان مدنی قدم اول بوده است. سهم زنان در این دستگیری ها و بازداشت های



غیرقانونی مطمئناً بیش از مردان است. بازداشت و دستگیریها در کردستان و هموطنان اهل سنت که مهسا امینی از آن خطه است بیشتر از دیگر نقاط کشور بوده است.

اختلال جدی در اینترنت برای پوشاندن سرکوب و جنایاتی که در حال انجام است قدم دوم بوده است. اینترنت هم اکنون راه ارتباط مردم با جهان است. اختلال در حد قطع اینترنت معنایی جز ازدیاد سرکوب و جنایت و فشار ندارد. مقابله بسیار خشن با معترضان و تظاهرکنندگان قدم سوم مقابله نظام با مردم معترض بوده است. ضرب و جرح وحشیانه مردم خصوصاً زنان، استفاده از سلاح توسط پلیس، سپاه، بسیج، ارتش و مأموران لباس شخصی و از همه مهمتر شلیک مستقیم به مردم به شهادت ویدئوهای موجود غیرقابل انکار است. کوبیدن سر دختر جوان معترض به جدول سیمانی کنار خیابان در شیراز مایه انزجار هر ایرانی است.

مأموران غیرمعدور جمهوری اسلامی حقیقتاً با خشونت و وحشی‌گری سربازان اسرائیلی علیه مردم بیگناه فلسطین در حال رقابت هستند، با این تفاوت که زنان، کودکان و مردان فلسطینی توسط یک رژیم اشغالگر که حتی قطعنامه‌های سازمان ملل متحد از ۱۹۶۷ به بعد را هم به رسمیت نمی‌شناسد، سرکوب می‌شوند، اما معترضان بیگناه ایران توسط مأموران ایرانی و از مالیات و بیت‌المال مردم ایران دارند سرکوب می‌شوند. وقتی نظام مورد رضایت اکثریت مردم نباشد، بلکه مورد ادبار و نفرت اکثر ایرانیان باشد، وقتی منافع ملی ایرانیان دغدغه اصلی زمامداران نباشد، وقتی توهمات ایدئولوژیک و ماجراجویی‌های منطقه‌ای سرلوحه سیاست خارجی جمهوری اسلامی باشد، وقتی ایران با شعار آمریکاستیزی عملاً تحت الحمایه ولادیمیر پوتین روسی و شی جی پینگ چینی شده باشد، وقتی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران حامی امثال بشار اسد خودکامه سوریه و کیم جونگ اون خودکامه کره شمالی باشد، وقتی پهباد ایرانی در خدمت اشغال اوکراین توسط روسیه به کار گرفته می‌شود، جمهوری اسلامی دارد شبیه اسرائیل می‌شود، آنها هم ایران را بر خلاف میل ایرانیان اشغال کرده‌اند، لذا معترضان حق دارند فریاد بزنند «می‌جنگیم، می‌میریم، ایران را پس می‌گیریم».

وحشی‌گری و سبیت ماموران جمهوری اسلامی در مقابل معترضان موج اخیر روی پلیس آمریکا علیه سیاهپوستان آمریکایی را سفید کرد. اگر جورج فلوید توسط برخی پرسنل پلیس آمریکا کشته شد، اما آولا پلیسهای خاطی محاکمه و مجازات شدند، ثانیاً هیئت حاکمه آمریکا همراه با اکثریت مردم این کشور این وحشی‌گری‌ها را محکوم کرد. اما جمهوری اسلامی تا کنون نه تنها قاتلان مهسا امینی و دیگر مقتولان بازداشتگاهها و زندانها را محاکمه و مجازات نکرده است، بلکه نظام بر عکس از ماموران خشن خود تمام قد حمایت می‌کند. ادعا می‌کنند مهسا امینی را نکشته‌اند. این ادعای چوپان دروغگوست. کشتار نزدیک پنجاه نفر تا کنون در خیابانها را چه می‌گویید؟ ویدئوی شلیک مستقیم ماموران در معابر عمومی بهترین سند دروغگویی شماست. اکثریت مردم ایران جمهوری اسلامی را رژیم دروغگو، غیرقابل اعتماد، و مخل امنیت، آسایش و پیشرفت ایران می‌دانند.

سخنی هم با ماموران سرکوب اعم از پلیس، پاسدار، بسیجی، ارتشی و لباس شخصی: مگر شما اهل این کشور نیستید؟ اینها را که می‌زنید و می‌کشید خواهر و برادر و هموطن شما هستند. لحظه‌ای به ندای وجدانتان گوش کنید. این معترضان انسان هستند و حق دارند از حقوق پایه انسانی برخوردار باشند. آنها حق ابراز نظر و انتخاب سبک زندگی دارند. در فرهنگ ملی و دینی ما زدن مظلوم که فریادرسی جز خدا ندارد بی شرافتی و دنائت است. در فرهنگ ملی و دینی ما اینکه مرد قلدری آن هم با اسلحه گرم و سرد دست روی زن و دختر مردم بلند کند ناجوانمردی و پستی است، چه برسد که خون زن و بچه و مرد بیگناه را بر زمین بریزد. خجالت بکشید. اگر ایمان دارید از خدا بترسید. اگر دین ندارید به وجدانتان مراجعه کنید. آیا شما کس و کار ندارید؟ سر سفره پدر و مادر بزرگ نشده‌اید؟ مطمئن باشید به زودی در دادگاه ملت در این دنیا و در هر صورت در دادگاه آخرت برای جرم و جنایات و خونهای به ناحق ریخته محاکمه و مجازات خواهید شد.

در تظاهرات اخیر شعارهای بسیار زیبا و پرازشی می‌شنویم از قبیل «زن، زندگی، آزادی». چقدر خوب است که از شعارهایی که بوی مرگ و کشتن می‌دهد صرف نظر کنیم. این ماشین سرکوب جمهوری اسلامی است که به دنبال مرگ و کشتن مخالف است. در ایران آزاد فردا همه ایرانیان با افکار و عقاید مخالف حتی مدافعان جمهوری

اسلامی حق زندگی دارند. هیچکس بدون محاکمه عادلانه و خارج از محکمه کشته نخواهد شد. هیچ کسی نباید قاتلان مهسا امینی و دیگر مقتولان بیگناه بازداشتگاهها و زندانی جمهوری اسلامی یا قاتلان عزیزانمان در تظاهرات اخیر را بکشد، بلکه باید آنها را به دادگاه صالح تحویل دهند تا با طی آئین دادرسی، حق دفاع، امکان برخورداری از وکیل مدافع، و با حضور هیأت منصفه محاکمه و مجازات شوند. خوشبختانه شعارهای تظاهرات اخیر تا کنون بسیار مترقی و امیدبخش بوده است.

یکی از نقاط قوت موج اعتراضی اخیر پیوستن ورزشکاران و هنرمندان به صف معترضان بسیار بیش از گذشته است. هر یک از این چهرهای ملی عرصه ورزش و هنر و فرهنگ دوستداران فراوانی در فضای مجازی دارند. حضور این چهره های ورزشی و هنری ملی تا حدود زیادی باعث توازن و اعتدال و جلوگیری از رادیکالیزه شدن روند جنبش می شود. امروز با اطمینان بیشتری می توان گفت که اکثر قریب به اتفاق فرهیختگان ایران منتقد عملکرد سبانه جمهوری اسلامی و مدافع حقوق پایه ملت ایران خصوصا دختران و زنان شجاعان هستند. به داشتن این قهرمانان ملی و هنرمندان مردمی افتخار می کنیم. جمهوری اسلامی اکنون در مقابل زندگی عادی، ورزش، هنر و فرهنگ ایرانی ایستاده است. ادامه حیات چنین رژیمی تنها با زور سرنیزه ممکن است. اگر ذره ای عقلانیت در نظام باقی مانده باشد به مطالبات ملت گوش می کند، در غیر این صورت به زباله دانی تاریخ پرتاب خواهد شد.

### نکته پنجم. چه باید کرد؟

شرایط کشور از حیثی شبیه شرایط سال ۵۶ و ۵۷ شده است. معترضان جوان و پرامید و پرانرژی ما می توانند از تجارب نسل گذشته و تجارب دیگر جنبشهای دموکراسی خواهی استفاده کنند. مهم ادامه و طولانی کردن روند اعتراضات مدنی است. خوشبختانه هر روز تعداد بیشتری از هموطنان به صف معترضان می پیوندند. هر صنفی متناسب با امکانات و مقدرات خود می تواند بهترین شیوه، پرفایده ترین و کم هزینه ترین طرق مبارزه را انتخاب کند. اعتصابهای صنفی و سراسری قطعا کارساز است. دانشگاهها و دبیرستانها بهترین کانونهای اعتراض بوده و

هستند. حمایت اساتید دانشگاهها و تشکل صنفی معلمان در کنار رشادت و ابتکار دانشجویان خصوصا دختران دانشجو از نقاط قوت این مرحله از جنبش سراسری مردم ایران است.

اگر کارمندان و اصناف و خصوصا بازاریان هم می توانستند متناسب با مقدراتشان به اعتراض سراسری مردم مظلوم ایران بپیوندند جنبش سریع تر پیش می رفت. همچنان نیازمند گفتگوی بیشتر با سرکوب‌گران هستیم. شیرزنان ایرانی خصوصا مادران دلاور ما در این مهم نقش اساسی دارند. تماس با خانواده های ماموران سرکوب‌گر و اعمال فشار از طریق فرزندان و همسران و مادران آنها چه بسا بتواند وجدان خفته این ماموران غیرمعدور را بیدار کند.

اطمینان دارم در روزهای آینده با ابتکارات خودجوش فراوانی از سوی هموطنان مواجه خواهیم بود. ابتکاراتی که ذهن خلاق این نسل رنج‌دیده و مظلوم به عرصه خواهد آورد، کارساز خواهد شد. راه درازی در پیش داریم، خصوصا فراهم کردن ساز و کار لازم برای همه بررسی تغییر نظام، و انتخابات مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی.

با آرزوی پیروزی جنبش اعتراضی مردم ایران خصوصا بانوان بزرگوار کشورمان.



[kadivar.com](http://kadivar.com)

<https://kadivar.com/19901/>  
[kadivar.mohsen59@gmail.com](mailto:kadivar.mohsen59@gmail.com)

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.